دو احتمال در وجه صدور تعبیر «خذوا ما رووا و ذروا...» از امام حسن عسکری علیه‌السلام

- لزوم درک شرائط دوران صدور
- احتمال اول) ایجاد موج اجتماعی توسط احمد بن حسن بن علی بن فضال در تثبیت فطحیه در زمان امام عسکری (ع)
- عدم استفاده از کنیه ابومحمد برای امام هادی (ع)
- احتمال دوم) تشکیل فطحیه ثانیه در زمان امام عسکری (ع) نسبت به اعتقاد انتقال امامت به برادر؛ جعفر کذاب
- کلام ذهبی، شاهدی دال بر شرائط سخت زمان امام عسکری (ع)
- احتمال پررنگ کردن فطحیه برای انحراف اذهان دشمنان
- احتمال تقیه بزرگان واقفیه

لزوم درک شرائط دوران صدور

دیروز بحث‌هایی مطرح شد، یک سؤال مهمش این بود: چطور است که سؤال از امام علیه‌السلام در این مورد که با کتب بنی فضال چه طور رفتار کنیم تا زمان امام عسکری علیه‌السلام مطرح نمی‌شود، خب فطحیه از سال شهادت امام صادق علیه‌السلام مطرح بودند و شش ماه بعد هم عبدالله افطح بود –صد و چهل و هشت- تا زمانی‌که از امام عسکری سلام الله علیه می‌پرسند، بالای صد سال می‌شود. ظاهرش در زمان امامت حضرت بوده است. سال امامت حضرت دویست و پنجاه و چهار بوده است. چطور می‌شود با این فاصله طولانی، درحالی‌که کتب بنی فضال هم بود و زمان ائمه دیگر هم بود، چرا آن وقت سؤال شد؟ این سؤالی بود که دیروز مطرح شد. سؤال خوبی است. راجع به فطحیه عرض کردم احتمال این هست که بزرگانشان برای حفظ جان امام کاظم علیه‌السلام خیلی زحمات کشیدند و خیلی مخفی کاری کردند؛ حسن بن علی بن فضال به احتمال خیلی زیاد یکی از آن‌ها است که از همان اول مطلب دستش بوده است. برای این محافظت کاری سراغ عبدالله افطح رفت. این احتمالات را عرض کردم. ما که آن زمان نبودیم تا ببینیم چه شرائط سخت اجتماعی بوده، آن‌ها می‌فهمیدند. الآن یک ظاهری را برای ما نقل می‌کنند. ظاهر حال هم چیزی بیش نمی دانیم. مثلاً در نقلیات برای ظاهر حال جناب زراره آمده، وقتی شهادت امام صادق علیه‌السلام به او خبر رسید، ظاهر حال زراره در کتب تراجم تحیّر است. نمی‌دانست امام بعد از امام صادق چه کسی است. این ظاهر حال است. اما آیا واقعاً نمی‌دانست؟! مثل زراره خبر نداشت؟! این ظاهر حال با چیزی که شرائط آن زمان بود، اگر استبصارات و اعتبارات عقلائیه ای را حاکم کنیم، بعضی از چیزها را می‌توانیم طور دیگری نگاه کنیم. خب زراره پسرش را فرستاد تا ببیند امام علیه‌السلام چه کسی را تعیین کردند. هنوز برنگشته بود او وفات کرد. معروف است. قرآن را آورد و مصحف را باز کرد، گفت خدایا من امامت کسی را قبول دارم که این کتاب تو امامت او را می‌گوید. خب اولاً از چیزهای جالب این است که از همان زمان در وقت احتضار محتضر غیر از شهادتین، شهادت به ائمه اثنی عشر و امام زمان علیهم السلام بوده. این‌که در عروه مرحوم سید فرمودند تلقین شهادتین و تلقین ائمه اثنی عشرعلیهم السلام به محتضر مستحب است، چیزی نیست که بعدها درآمده باشد. همان زمان هم می‌بینید که بوده است. لذا زراره در حال احتضار گفت امامی که این قرآن می‌گوید. حالا آیا واقعا نمی‌دانست؟! ظاهر حال را که این‌طور گفته اند. اما یک احتمالی که عرض می‌کنم این است: انسان چشمش را باز کند و ببیند در چه شرائطی زراره پسرش را فرستاد؛ در شرائطی بود که خود امام علیه‌السلام پنج جانشینی تعیین کرده بودند. در شرائطی که منصور ملعون تیغش را آماده کرده بود؛ می‌خواست حضرت را با شمشیری شهید کند که نشد. بعد با سمّ شهید کرد. حالا هم تیغ تیز کرده منصور بود تا امام بعدی را فوراً شهید کند. دستور داده بود. وقتی این را می‌بینیم آن وقت یعنی زراره این قدر بی عقل است که اگر می‌داند امام چه کسی است و شرائط را هم می‌داند، آن وقت داد بزند که امام بعدی امام کاظم علیه‌السلام هستند؟! این دیگر خیلی روشن است. یعنی زراره جلیل القدر این اندازه می‌فهمد که الآن وقت این است که بفهمیم اوضاع مدینه چه خبر است. پسر را بفرستد و اوضاع دستش بیاید. بی گدار به آب نزند و امام را معرفی کند و جان امام در خطر باشد. این هم یک نگاه است. زراره متحیر نیست. علاوه که روی حساب ظاهر زراره می‌دانند که عبدالله افطح، پسر بزرگتر امام است. اما چون علم به امامت امام دارد کاری می‌کند که نمی‌گوید و به کتاب خدا واگذار می‌کند. یعنی هم در کتاب خدا تعیینی ائمه اثنی عشر هست؛ فی علم الله تعالی باید در وقت مردن شهادت بدهد به امامت آن امام زمان. این‌ها خیلی جالب است.

علی ای حال آن زمان‌ها این جور بوده است. زمان‌هایی است که اگر شرائط را به دست بیاوریم، نگاه ما و دید ما نسبت به خیلی چیزهایی که به حسب ظاهر در کتاب‌ها یک نمودی دارد، عوض می‌شود. خیلی

هایش هم در آن بره ای که آنها فعال بوده نشده بیان بشود، بعضی از آنها بعداً بازتاب پیدا کرده است.

دیروز بحث ما در این بود که چه چیزی رخ داده است؟ سه احتمال در مورد تعبیر «خذوا بما رووا و ذروا بما رأوا» مطرح شد. این تعبیر در کتاب الغیبه شیخ الطائفه از جناب حسین بن روح رضوان الله علیه نقل شده بود. گفتیم این «ذروا ما رأوا» یعنی اعتقاد فاسدشان که در این کتابها نیامده؛ این احتمال اول بود. یا «ذروا ما رأوا» یعنی اعتقاد فاسدی که در این کتابها آمده. احتمال سوم هم «ذروا ما افتوا به» در فروعات فقهیه بود و در این کتابها هم آمده. این سه احتمال بود که مطرح شد. این سه احتمال را ذیل صفحه فدکیه با عنوانِ«خذوا بما رووا و ذروا بما رأوا» توضیح خوبی داده‌اند. من هم ذیل فرمایش ایشان مطلبی ارسال کرده‌ام.

احتمال اول) ایجاد موج اجتماعی توسط احمد بن حسن بن علی بن فضال در تثبیت فطحیه در زمان امام عسکری (ع)

قبل از اینکه توضیح آن سه احتمال را عرض کنم، ببینیم چطور شده که این سؤال آن زمان مطرح شده است؟ ایشان هم که سه احتمال را تقریر کرده‌اند، گفته‌اند این مسأل مطرح شدن در همه این محتملات مشترک است، البته در بعضی‌ها نیست که عرض خواهم کرد. چطور شده که آن زمان مطرح شده است؟ دنبال این بودیم که مطلبی را پیدا کنیم. قبل از اینکه ارسال اعزه را ببینم، مطلبی را پیدا کردم. در کتاب رجال نجاشی، ذیل ترجمه حسن بن علی بن فضال مطلبی جالب دارند. یکی از آنها همین است: می‌گویند محمد بن عبدالله بن زراره نقل کرده که ابن ریان می‌گوید در جنازه حسن بن علی بن فضال، رفتم و وقت ابن زراره من را دید و گفت بشارت! ما رفتیم و وقت احتضار او بود. محمد بن حسن بن جمهم آمد و در وقت احتضار به او تلقین کرد. اینها شواهد خوبی است؛ زراره در وقت احتضارش به دنبالش این بود که می‌خواست شهادت بدهد. دعای عدیله که سید فرمودند مرسوم هست و می‌خوانند، دیدم مرحوم آشیخ عباس فرموده‌اند استاد ما مرحوم محدث نوری فرموده‌اند دعای عدیله از انشائات علماء است. شاید اینکه مرحوم مرعشی در حاشیه عروه فرموده‌اند عدیله صغری را به قصد ورود بخوانند و عدیله کبری را به قصد رجا بخوانند، شاید منظورشان همین باشد. علی ای حال مرحوم سید فرموده‌اند دعای عدیله بخوانید؛ نگفتند کدام مراد است. این توضیح را مرحوم مرعشی در حاشیه عروه داده‌اند. علی ای حال اینها شواهد خوبی است که دال بر اینکه تلقین در وقت احتضار مربوط به متاخرین نیست، بلکه این کار زراره بود. در اینجا هم وقت احتضار حسن به علی بن فضال است، یکی دیگر که کنارش آمده، شروع می‌کند تا در دهانش بگذارد و شهادتین را بگوید. بعد از شهادتین اسماء ائمه اثنی عشر را ببرد. این هم شاهد دیگری است.

> عن علي بن الريان عن محمد بن عبد الله بن زرارة بن أعين قال : كنا في جنازة الحسن فالتفت الي وإلى محمد بن الهيثم التميمي فقال لنا : ألا ابشر كما فقلنا له : وما ذاك ، فقال : حضرت الحسن بن علي قبل وفاته وهو في تلك الغمرات وعنده محمد بن الحسن بن

> **الجهم فسمعته يقول له : يا ابا محمد تشهد قال : فتشهد الحسن فعبر عبد الله وصار إلى أبي الحسن عليه‌السلام فقال له محمد بن الحسن : وايش عبد الله فسكت ثم عاد فقال له : تشهد ، فتشهد وصار إلى أبي الحسن عليه‌السلام فقال له : وايش عبد الله‌يردد ذلك عليه ثلاث مرات فقال الحسن : قد نظر نافي الكتب فما رأينا لعبد الله شيئا.[1]**

«...وعندہ محمد بن الحسن بن الجہم فسمعتہ يقول لہ: يا ابا محمد تشہد»؛ وقت احتضارت است، شهادتین بگو. **«قال: فتشہد الحسن»**؛ حسن بن علی بن فضال شهادتین را گفت. **«فعبر عبد الله»**؛ به امام صادق علیه‌السلام رسید و عبدالله را نگفت. **«وصار إلى أبي الحسن عليه‌السلام»**؛ بعد از امام صادق علیه‌السلام امام موسی بن جعفر را ذکر کرد. او رئیس مهم فطحیه بود، او هم در کنارش نشسته، «فعبر»؛ عبور کرد.

«فقال لہ محمد بن الحسن : وايش عبد الله»؛ گفت چرا عبدالله را نگفتی؟! «فسكت»؛ حرفی نزد. خب ببینید حسن بن علی بن فضال دویست و بیست و چهار وفات کرده است. یعنی امام کاظم و امام رضا و امام جواد و امام هادی صلوات الله علیهم؛ در زمان امام هادی علیه‌السلام بوده است. الآن بقیه ائمه را علی القاعده گفته، چون ظاهراً با آنها مشکلی نداشتند و از اصحاب خاص امام رضا علیه‌السلام بوده است. حال در این نقل نیامده است. **«ثم عاد فقال لہ: تشہد، فتشہد وصار إلى أبي الحسن عليه‌السلام»**؛ باز عبدالله را نگفت و دوباره او گفت «این عبد الله». **«فيردد ذلك عليه ثلاث مرات»**؛ وقتی که سه بار این را گفت، محتضر به سخن آمد. **«فقال الحسن: قد نظرنا في الكتب فما رأينا لعبد الله شيئا»**؛ ما نصّی دال بر امامت عبدالله نداریم تا بگوییم. ببینید این را میدانست. اینها کاشف از این است که یک برنامه‌ای بود تا یک عمر به‌عنوان فطحی باشد. این احتمالات با این قرائن ضعیف نیست.

شاگرد: آیا می شود فرمایش شما در حفظ جان امام کاظم علیه‌السلام، در اینجا تطبیق شود؟ چون الآن دیگر زمان امام هادی علیه‌السلام است.

استاد: بله، یعنی مطلب دستش بود.

شاگرد: مقصودم این است که آن دوره تمام شده است. چون امام رضا علیه‌السلام که آمد دیگر باید تمام میشد.

استاد: این سؤال مهمی است. یعنی بعد از این همه وقت چرا نگفت؟

شاگرد: بعد هم این تعبیر «رایناه فی الکتب» را دارد.

استاد: مانعی ندارد. این سؤال سؤال خیلی خوبی است. یعنی بعد از اینکه این جریان گذشت، فطحیه چه بود؟ مرحوم شیخ الطائفه در کتاب الغیبه دارند. سائرین هم دارند. میگویند آن هایی که ما فطحیه میگوییم این جور نبود که از عبدالله عدول کنند. بعد از شش ماه که وفات کرد، «رجعوا الى اخيه ابى الحسن موسى». یعنی همینطور امامت را ادامه دادند. نگفتند آن غلط بود. عده‌ای هم واقعاً اعتقادشان همین بود. چون عوام بودند. حال اگر واقعاً امثال او اینطور بودند چرا نگفتند؟ این جور وقت ها است که معلوم میشود. یعنی بدنه شیعه به مقام امامت به‌عنوان یک مقام قدسی که وقت احتضار باید به آن شهادت بدهند، نگاه میکردند. اگر در یک برهه شش ماهه برای حفظ جان امام علیه‌السلام اینها نیاز بود، قرار نبود بعداً آن چیزی که به‌خاطر تقیه در این فاصله، محتضر بر آن شهادت داده، ساختار شکنی کنند. میگویند خب این میماند. وقت هایی که

خیلی فاصله شده، مثل حسن حالا می‌گوید. پس چرا قبلش اعلان نکردند و فطحیه هایی هم ماندند، علاوه که اصل وجود خود فطحیه چه آثاری بر اختلافشان بود، در پختگی های بعد متوجه می‌شوید؛ اینکه اصل اینها چه آثاری داشت. علی ای حال در آن چه که ما می‌دانیم سؤالات خیلی خوبی مطرح است. مثل اینها اگر واقعاً برای تقیه بود، چرا نگفتند؟! چرا وقت وفاتش می‌گوید؟!

این احتمال، احتمالی است که دور نیست؛ که کسانی که فطحیه دستشان بود و مدیریت می‌کردند، عده‌ای را که نگه داشته بودند به‌خاطر شرائطی بود که دقیقاً اوضاع اجتماعی آن زمان این سنخ اختلافات را می‌طلبید تا بتوانند سر وقتش به‌خاطر حفاظ از آن استفاده کنند. آنها خودشان می‌فهمیدند که الآن نباید این را محو کنیم. یک چیزی که الآن هست را می‌گذاریم بماند. کسانی که معذور هستند، مشکلی ندارند، سر وقتش؛ مثل وقت احتضار آنها را نجات می‌دهند. کسانی هم که معذور نیستند می‌دانند. البته در میان فطحیه وجود معاند خیلی دور است. باید بیشتر بررسی کنیم.

شاگرد: اینکه کل عمرش فطحی بود تا مرگش فرا رسید و در آثار شیعه فطحی ثبت شده....

استاد: حالا دنباله حدیث را می‌خوانم، کار مهمتر می‌شود. دنبال رمز این هستم که چرا زمان امام عسکری سؤال کردند. اینها را برای آن می‌خوانم. او گفت ما در کتب ندیدیم.

> **قال أبو عمرو الكشي : كان الحسن بن علي فطحيا يقول بامامة عبد الله بن جعفر فرجع قال ابن داود في تمام الحديث : فدخل علي بن أسباط فأخبره محمد بن الحسن بن الجهم الخبر قال : فأقبل علي بن أسباط يلومه ، قال : فأخبرت أحمد بن الحسن بن علي بن فضال بقول محمد بن عبد الله فقال : حرف محمد بن عبد الله علي أبي ، قال : وكان والله محمد بن عبد الله أصدق عندي لهجة من أحمد بن الحسن فانه رجل فاضل دين وذكره أبو عمرو في أصحاب الرضا [عليه‌السلام] خاصة قال : الحسن بن علي بن فضال مولى بني تيم الله بن ثعلبة كوفي[2]**

«قال أبو عمرو الكشي: كان الحسن بن علي فطحيا يقول بامامة عبد الله بن جعفر فرجع»؛ در زمان موتش هم ابراز کرد.

«قال ابن داود في تمام الحديث»؛ دنباله حدیث ِپسر زراره، گفت: **«فدخل علي بن أسباط»**؛ رفت پیش ایشان و گفت: **«فأخبره محمد بن الحسن بن الجهم الخبر»؛** ابن جهم به ابن اسباط گفت که او اسمی از عبدالله نبرد! سه بار رفتیم و برگشتیم، اما حاضر نشد اسم عبدالله را بیاورد. **«قال: فأقبل علي بن أسباط يلومه»**؛ آیا یعنی یلوم ابن جهم را؟ یا یلوم حسن را که چرا نگفتی؟ از اینجا معلوم می‌شود که اینها فطحیه هایی بودند که مطلب دستشان نبوده است. باورش این جور شده بود که در وقت احتضار باید امامت را بگویند؛ سلسله امامت عصمت این است. «یلومه»؛ چرا نگفتی و می‌خواهی با اعتقادات ناقص و شکسته بروی؟!

شاگرد: «یلومه» به چه کسی می‌خورد؟

استاد: ولی که خواندم به ابن جهم زدم.

شاگرد: ظاهرش هم همین است.

استاد: اما بعد احتمال دوم در ذهنم آمد. اول طبق الاقرب یمنع الابعد، «یلومه» را به ابن جهم زدم. اما بعدش دیدم که آن هم محتمل است. احتمال دوم به ابن فضال میخورد. یلومه که چرا با اعتقاداتِ ناقص از دنیا رفته و از عبدالله عبور کرد؟! عبدالله امام بوده و در سلسله اینها باید شهادت بدهد.

شاگرد: خود علی بن اسباط از فطحیه است؟

استاد: ظاهر اینجا همین است. من مراجعه نکردم تا ببینم خودش آخر کار چه شد. البته با نگاه های دیگر در اینها محتملات زیادی میآید. بحث من میماند. شما اگر خودتان محتملاتی که عرض کردم را بررسی کنید، فضای آن زمان را در ذهنتان با همه قرائن باز سازی کنید، اصالً چیزهای دیگری به ذهن میآید. آن چه که مقصودم هست را سریع عرض کنم.

«قال : فأخبرت أحمد بن الحسن بن علي بن فضال»؛ ابن ریان میگوید آن حرفی که پسر زراره در تشییعش برای من نقل کرد که ما رفتیم و سه بار گفت و عبور کرد و حاضر نشد بگوید، رفتم از پسر خودِ حسن پرسیدم. حسن سه پسر داشت؛ محمد بن حسن فضال که از همه بزرگتر بود. برادرش هم علی است که بسیاری از او نقل میکنند. ظاهراً پسر دوم احمد بن حسن بن فضال است که همه گفته اند دویست و شصت وفات کرده است. یعنی سال وفات پسر دوم –احمد- با سال شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام همراه بود. اما پسر سوم –علی بن حسن بن فضال- متأخر بوده است. کوچکتر بوده و یک جا وفاتش را دویست و نود دیدم. ولی در آن کتاب، که برای فقهاء نوشته اند، نوشته بودند علی بن فضال حدود دویست و هفتاد حیّ بوده است.

شاگرد: علی، استادِ عیاشی است. لذا تا دویست و نود هم ممکن است بوده.

استاد: بله. چون خود علی میگوید من هجده ساله بودم و کتاب پدرم را تطبیق میکردم. دویست و بیست و چهار؛ اگر وقت وفات پدرش هجده ساله نبوده، بیست ساله باشد، باز هم دویست و چهار به دنیا آمده است. اگر دویست و چهار به دنیا آمده باشد، تا دویست و نود، هشتاد سال میشود. میتواند عمر متعارفی باشد.

حال نکته این است: علی بن حسن بن فضال، تصریح نجاشی است که هیچ چیزی که موجب شین او باشد از او دیده نشده است. لذا یکی از کاندیداهای احتمالی که دنبالش هستیم تا ببینیم یک چیزی رخ داده که زده امام علیه‌السلام آمده‌اند و از ایشان سؤال کرده‌اند، بعید است که علی بن حسن بن فضال باشد.

شاگرد: مرحوم خوئی در معجم الرجال جلد ۱۲ صفحه۳۵۹ کتابی را از او نقل میکند و میگوید برخی میگویند در امیرالمؤمنین است. «یقولون انها موضوع علیه».

استاد: اینکه چه بوده نمیدانم. ببینید تا زمانیکه او بوده برای ما مهم است. اما اینکه بعدا بگویند یک کتابی دارد فرق میکند. ما میخواهیم وِ آن زمان را ببینیم.

شاگرد: شاید همین کتاب پخش شده بود.

استاد: اگر پخش شده بود که نجاشی نمی گفت یک عمر بزرگ شیعه بود و «لم یظهر منه ما یشینه».

شاگرد: مرحوم خوئی فقط صرف احتمال میآورد و قبول نمیکند.

استاد: بله، بعدها ممکن است یک کتابی به او نسبت بدهند. ولی ما بهدنبال این هستیم که خود علی یک کاری بکند و شیعه تحریک بشود و از امام حسن عسکری سؤال کنند که با کتب او چه کار کنیم. در آن زمان این از علی صادر نشده است. آن منافاتی با عرض من ندارد.

شاگرد۲: بعضاً در تاریخ مطلبی اتفاق میافتد و از بین میرود، بعداً ممکن است صد سال بعد کسانی که از آن واقعه مطلع هستند دوباره آن را زنده کنند و روی آن حساب بیایند سؤال کنند

استاد: این احتمالات کلیه هست ولی ما بهدنبال احتمالات خاصه برای وقایع خاصه هستیم.

شاگرد۳: راجع به کتابی که نسبت دادند چه فرمودید؟

استاد: ما میخواهیم بگوییم آیا آن چه که سبب شد شیعه تحریک بشوند و محضر امام بیایند و بپرسند «کیف نعمل بکتب بنی فضال» چه چیزی بود؟ آیا علی کاری کرده بود؟ عرض میکنم علی نکرده بود. چون میگویند تا بود، «لم یظهر منه ما یشینه». اگر چیزی بود که این حرف را راجع به او نمی زدند. پس علی نبود. محمد هم که زودتر وفات کرده بود و اصلاً خیلی حرفی راجع به او نبود. تنها کسی که احتمال اول است و میخواهم بگویم احمد است. پسر متوسط است که دویست و شصت وفات کرده است. این یک احتمال است؛ ابن ریان میگوید نوه زراره به من گفت که او عبداللّه را نگفت و جواب داد در کتب اسمی از عبداللّه ندیدیم. میگوید نزد پسرش –احمد بن حسن بن فضال- آمدم و گفتم محمد بن عبداللّه بن زراره از پدرت اینطور نقل کرد، او چه جوابی داد؟

«فأخبرت أحمد بن الحسن بن علي بن فضال بقول محمد بن عبد اللّه فقال بقول محمد بن عبد اللّه فقال: حرّف محمد بن عبد اللّه علی أبي»؛ احمد گفت: او به پدر من دروغ بسته است ای تحریف کرده. علی ای حال ظاهرش تکذیب است. **«قال»**؛ ابن ریان میگوید: **«واللّه محمد بن عبد اللّه أصدق عندي لهجة من أحمد بن الحسن»**؛ محمد بن عبداللّه نزد من اصدق از احمد بن حسن است؛ او درست تر میگفت که حسن نگفت. نه اینکه الآن پسرش بیاید و انکار کند. **«فانه رجل فاضل دين وذكره أبو عمرو في أصحاب الرضا [عليه‌السلام] خاصة».**

میخواهم این را عرض کنم: آیا اینکه احمد پسر حسن انکار کرد، انکار او به چه معنا است؟ آن هم در آن زمان. میخواهم زمینه سؤال را تفحص کنیم. یعنی این انکار احمد دوباره زنده کرد که عبداللّه نزد آنها در سلسله امامت است. باید هم در وقت احتضار بگویند. او هم انکار کرد و گفت پدرم هم گفته است. اگر باز هم از او سؤال میکردند، بهخصوص اینکه تا دویست و شصت زنده بوده، زمان امامت امام عسکری خیلی جا داشت که این انکار و این رد و سؤال، دوباره احمد بگوید عبداللّه در سلسله ائمه است. باید بگویید. خب اگر این را میگفت که ما بر این ثابت هستیم، امام عسکری علیه‌السلام امام دوازدهم میشدند و خلفاء اثنی عشر تمام بود. اصل اعتقاد اصیلی که باید داشته باشند مخدوش میشد. پس انکار خارجی از پسر حسن که صدایش میپیچید در این مورد که پدرم آن را گفته، جو فضا را تقویت میکرد که شیعه بگوید اینها هنوز شما را دوازدهم میدانند. و حال اینکه زنده شیعه واضح بود که امام عسکری امام یازدهم هستند. مسلمات شیعه بود. تردیدی نداشتند. لذا آمدند و به امام گفتند پسر او همان حرفها را میزند، شما را دوازدهم میکند، چه کار کنیم؟ یعنی دوباره قضیه زنده شد؛ اینکه امام، دوباره امام دوازدهم بشوند. یا سیزدهم بشوند؛ مرحوم شیخ در الغیبه سیزده را هم میگویند. این یک احتمال است که خود انکار احمد بن حسن بن علی بن فضال موجی ایجاد میکرد، چون شیعه میدانستند که این حرف غلط است آمدند و سؤال کردند که خانههای ما از کتب اینها پر است، این خلاف واضحات عقیده ما را میگوید که شما امام یازدهم هستید ولی او میگوید شما دوازدهم هستید، حالا چه کار کنیم؟ این یک احتمال است.

شاگرد: این یعنی عقیده خارج از کتاب.

استاد: نه، این احتمال با سوّمی جور است. یعنی کتابی داشتند که رأی فقهی در آن بود. گفتند قبلاً حجیت فعلیه داشت، اما الآن با انکار احمد که در فضا پررنگ شده که من را امام دوازدهم میدانند، اینها دیگر عدالت فتوایی ندارند. از شرائط فتوا ساقط شدهاند. یعنی سقوط از شرائط حجیت فتوا.

---

[1] رجال النجاشي نویسنده : النجاشي، أبو العبّاس جلد : 1 صفحه : ۳۶

[2] همان

عدم استفاده از کنیه ابومحمد برای امام هادی (ع)

این یک احتمال بود. احتمالی هم که آقایان فرمودند را عرض کنم. آن هم خیلی جالب است. از معانی الاخبار صدوق تعبیر «الفطحیة الثانیة» را نقل فرمودند. یعنی یک فطحیه اولی داشتیم که در آن زمان بود. فطحیه ثانیه چه کسانی هستند؟ آن هایی هستند که بهدنبال این بودند که عبدالله بن افطح را امام بدانند و در انتقال امامت به برادر را مشکلی نداشتند؛ مثل سبطین علیهما السلام. پس همینطور به امام کاظم علیه‌السلام آمد و همینطور آمد تا به جناب سید محمد، البته ایشان هم در زمان حیات پدر وفات کردند، ولو مرحوم شیخ در الغیبه دارند که عده‌ای محمدیه هستند که می‌گویند ایشان وفات نکرده و غائب است. اسمش هم که محمد است.

تا یادم نرفته این را هم عرض کنم؛ دیروز یک احتمالی را فرمودند که شاید سؤال از امام عسکری نباشد. از امام هادی علیه‌السلام باشد. عرض کردم امام عسکری ابومحمد هستند، [ولو امام هادی علیه السلام] هم سید محمد دارند. این نکته جالب را سریع عرض کنم؛ اوالً در خود حدیث آمده: «مما قاله ابومحمد الحسن بن علی». این تصریح است. حال اگر بگوییم «الحسن بن علی» از ناسخین باشد، این نکته جالب است و چیزهای خوبی را در بردارد. در جلد پنجاهم بحارالانوار، صفحه صد و سیزده از مناقب نقل می‌کنند. در باب القاب و اسماء و کنایه امام هادی علیه‌السلام آورده‌اند: «اسمه علی و کنیته ابوالحسن الغیرهما». یعنی اصلاً به امام هادی ابومحمد گفته نمی‌شد. این از چیزهای بسیار جالب است که امام علیه‌السلام با اینکه پسر بزرگشان محمد بود، اما چون روایت معروف «اسمه اسمی» در همه زمانها فعال بود، به امام هادی ابومحمد نگفتند تا زمینه چیزهای دیگر فراهم بشود. ابوالحسن می‌گفتند؛ یعنی حضرت پدر امام حسن عسکری هستند که ایشان امام یازدهم هستند، امام حسن ابومحمد هستند. ببینید چه لطافتی دارد؛ اینکه بهیچوجه به امام هادی ابومحمد گفته نشده است.

شاگرد: در امامانی که اسمشان علی است، کنیه ابوالحسن دارند؟

استاد: امام زین العابدین هم کنیه ابوالحسن را دارند. ابوبراهیم، ابوالحسن. ولی ابوالحسن الاول امام کاظم علیه‌السلام هستند. چرا؟ چون وقتی روایت سه ابوالحسن می‌خواستند بگویند، ناچار بودند اینگونه بگویند. ابوالحسن الاول امام کاظم علیه‌السلام هستند. ابوالحسن الثانی امام رضا علیه‌السلام هستند و ابوالحسن الثالث امام هادی علیه‌السلام هستند. در میان روایت رُواة، اولین ابوالحسن امام کاظم علیه‌السلام شدند ولی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام سجاد هم کنیه ابوالحسن داشتند.

احتمال دوم) تشکیل فطحیه ثانیه در زمان امام عسکری (ع) نسبت به اعتقاد انتقال امامت به بردار؛ جعفر کذاب

در معانی الاخبار می‌گویند «الفطحیة الثانیة» چه کسانی هستند. کسانی هستند که انتقال امامت به بردار را قبول کردند و همینطور تا امام حسن عسکری علیه السلام آمدند، تولد حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه مخفی بود؛ به همه نمی گفتند به خواص شیعه می‌گفتند، کسانی که در بدنه عمومی می‌گفتند امام فرزند ندارند، گفتند همانطور که از عبدالله به امام کاظم رفت، حالا هم از امام عسکری به جعفر می‌رود. جعفر بن علی که به جعفر کذاب معروف است. اینها فطحیه ثانی هستند.

شاگرد: عبدالله را هم قبول داشتند؟

استاد: بله، عبدالله را هم قبول داشتند. آنها می‌گفتند امام صادق، عبدالله، امام کاظم و همینطور می‌آمدند تا امام عسکری علیه‌السلام و بعد جعفر را می‌گفتند. در رسم خودشان در احتضار هم ذکر می‌کردند. مرحوم صدوق در معانی الاخبار اسم اینها را فطحیه ثانیه گذاشته‌اند. کما اینکه المحمدیه کسانی بودند که قائل به امامت سید محمد بودند.

در این فضا یک مطلب دیگری هم هست؛ آیا جعفر کذاب در زمان خود امام عسکری علیه‌السلام مسأله امامتش مطرح شد یا نه؟ آن چه که دنبالش هستیم و این شاهدش هست، این است که می‌شد فطحیه مثل احمد که انکار می‌کرد و عقیده شان بود، وقتی فضا فضایی بود که ظاهرش این بود که امام حسن عسکری فرزندی ندارند، اینها در زمان حیات خود امام عسکری تصریح می‌کردند که امام بعد از حضرت، جعفر است. اینجا بود که با تصریح فطحیه آن زمان -که مثل احمد انکار می‌کرد- به اینکه بعد از امام عسکری، جعفر می‌آید، دیگر بالفعل حجیت فتوای سابق آنها تمام شد. پس قبلش فتوا می‌دادند، چون صریح و ظهور خلاف عقیده، محقق نبود، فتاوایشان قبل از آن عصر شرائط حجیت را داشت. چون فطحیه در حالت اختفاء بود و اصلاً آثار اجتماعی نداشت، لذا فتاوایشان اعتبار فقهی داشت. اما به محض اینکه اینچنین شد که علاوه که می‌خواهند امام عسکری را امام سیزدهم کنند، جعفر را هم می‌خواهند امام چهاردهم کنند. به این صورت می‌خواستند خلافاء اثنی عشری را که متواتر بود و شیعه و سنی داشتند و حتی در تورات بشارت خدای متعال به حضرت ابراهیم بود را انکار کنند. در تورات آمده ای ابراهیم تو را به فرزندت اسماعیل بشارت

می‌دهم که دوازده عظیم از او پدید می‌آیند؛ «اثنی عشر عظیما». البته مدمد هم در آن جا هست.

شاگرد: خود احمد بن حسن هم کتاب فتوایی داشته؟

استاد: بله.

شاگرد: خب چرا حجیت فتوایی قبلی ها به‌خاطر این‌که او مشکل داشت، خراب می‌شود؟

استاد: ببینید کتبی بودند که از هم نقل می‌کردند. در یک بیت بوده است. کتب بنی فضال. لذا بنی فضال دیگر فطحی خفیفی که مانعی نداشت به فتاوای آن‌ها عمل کنید، نبودند. الآن دیگر یک فطحی قوی منحرف کننده و موج ایجاد کننده اجتماعی شده‌اند که نباید فتاوای آن‌ها حجیت داشته باشد.

شاگرد: اگر این جور بود بهترین راه این بود که احمد را...

استاد: خب احمد دارد می‌گوید پدرم مثل من است. در جامعه دارد به این صورت بازتاب می‌دهد که پدرم مثل من است. البته این‌که انکار احمد واقعی بوده، محتملات حسابی مطرح است. ذهنم به این‌ها مشغول می‌شود. این‌که وجه چطور بوده، فعلاً ظاهرش را می‌گوییم که او انکار کرده است. این‌ها هم سبب سؤال از امام شد. اما این‌که درواقع مطلب محتملات دیگری هم هست یا نه، حرف‌های دیگری است. در گام های بعدی می‌توانیم تحلیل‌های دقیقی ارائه بدهیم. فعلاً ظاهر حال را نقل می‌کنیم.

شاگرد۲: نسبت به فرمایش اوّل که فرمودید فطحیه خفیف را به‌خاطر فضایی که ممکن بود نیاز بشود نگه داشتند، بعضی چیزها مثل تقلید از آثار ضعیف و قوی آن نیست.

استاد: صبر کنید تا بعضی از چیزها را بگوییم تا روی آن تأمل کنید.

کلام ذهبی، شاهدی دال بر شرائط سخت زمان امام عسکری (ع)

ذهبی می‌گوید؛ در مقابل اهل سنتی که می‌گویند امام عسکری علیه‌السلام فرزندی نداشته، می‌گوییم این کتب شما است. البته غیر از وفیات الاعیان که تصریح می‌کند و حتی برای حضرت بقیة الله رحمه الله می‌گوید. ابن خلکان در وفیات الاعیان اسم حضرت را می‌آورد و بعد روی حساب رأی خودشان که می‌گویند حالا هفتصد سال گذشته، می‌گوید وفات کرده و رحمه الله می‌گوید. اما وقتی ذهبی می‌آید، از چیزهای جالبش این است؛ شاید جلوتر هم گفتم. اینها خیلی جالب است. اینها واقعاً از کرامات حضرت بقیة الله علیه‌السلام است. ذهبی دو کتاب نوشته است. اول تاریخ الاسلام است. کتاب عظیم تراجم است. بعد گفته آن کتاب خیلی حجیم شده، یک کتابی می‌نویسم که خلاصه و عصاره آنها باشد؛ سیر اعلام النبلاء. کسانی که خاص هستند و اعیان هستند را می‌آورم. در سیر اعلام النبلاء یک مدخل بزرگی دارد؛ «الشريف، أبو القاسم محمد بن الحسن العسكري ابن علي الهادي بن محمد الجواد بن علي الرضى بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن زين العابدين بن علي بن الحسين الشهيد ابن الإمام علي بن أبي طالب العلوي الحسيني»[1].

به اینها می‌گفتم چطور شما می‌گویید مهدی شیعیان موهوم است، اما این رجالی بزرگ شما به‌عنوان یک مدخل در کتاب سیر اعلام النبلاء ایشان را ذکر می‌کند؟! بعد شروع به بحث کردن می‌کند. هیچ کجای این کتاب که از ائمه دیگر آورده این را نگفته است. در سیر اعلام النبلاء امام کاظم و امام صادق و همه را آورده است. این مطلبی که ذیل ترجمه حضرت بقیة الله آورده هیچ کجا ننوشته است. چه می‌گویید؟ چون نسب شریف حضرت را تا امیرالمؤمنین برده، شروع می‌کند و می‌گوید: «فموالنا الإمام علي: من الخلفاء الراشدين»، بعد می‌گوید: «وزين العابدين: كبير القدر، من سادة العلماء العاملين، يصلح للإمامة» و می گوید:«كان أولى للخلافة من هشام». اهل سنت هشام را امیرالمؤمنین می دانند! امام باقر را اسم می‌برد و می‌گوید «كان اولى بالخلافة». بعد امام صادق را اسم می‌برد و می‌گوید «كان اولى بالخلافه من منصور». امام کاظم علیه‌السلام را اسم می‌برد و می‌گوید «كان اولى بالخلافه من هارون». این کرامت واضح حضرت بقیة الله نیست؟! که این جور سنی ای کذا، آباء حضرت را نام می‌برد و می‌گوید همه اینها از خلیفه زمانشان اولی بالخلافه بوده‌اند! حضرت امام رضا علیه‌السلام را هم که خودِ مامون اقرار کرده و نیازی نبوده تا بگوید. همینطور اینها را می‌گوید و بعد می‌گوید: اما خود حضرت، اختلاف شده که تولد پیدا کرده یا نه. چطور شما در سیر اعلام النبلاء این مدخل را قرار می‌دهید؟!

اینها را برای این نکته گفتم: می‌گوید امام عسکری کنیزی داشتند و خلیفه هفت سال تقسیم ارث امام عسکری را نگه داشت. چرا؟ چون گفته بودند که حضرت فرزند دارند. به اهل‌سنت می‌گوییم خب فرزند داشته باشند، حمل داشته باشد، هفت سال نگه می‌دارد؟! حمل نه ماهه است و تمام می‌شود. معلوم می‌شود که فرزند دارند یا ندارند. به اعتراف خودتان، چرا هفت سال نگه

داشته؟! خلیفه که عاشق ارث و... نبود، او به‌دنبال مطلوب خودش بود؛ همان طوری امام عسکری ار با روز از مدینه به آن ج آورده بودند. مواظبت کرده بودند که بفهمند این دوازده‌می کجا است. هفت سال هم نگذاشت ارث تقسیم بشود. به جعفر ندادند، به مادر حضرت ندادند و نگه داشت.

این حرفی که گفتم را داشته باشید، حالا برگردید؛ الآن خود جعفر، خود بزرگانی که جعفر و فطحیه ی به این معنا را پررنگ می‌کردند، یعنی اصلاً احتمالش نیست که به‌خاطر جان امام هفت سال ارث را نگه داشتند تا حضرت را پیدا کنند؟! یعنی همان زمان هم دوباره این به‌شدت مطرح بود. خلیفه تقسیم ارث را نگه داشته تا بکشد. تا به همان چیزی که به دنبالش بود برسد. برای این نگه داشته است. آن وقت ما بگوییم شهادت امام عسکری پیش آمد و تمام شد! کجا تمام شد؟! چهارچشمی عیون خلافت مواظب بودند. رفتار و حرکات و قول ها را مراقب بودند. کسانی که احتمال می‌دادند در ارتباط باشند را مراقب بودند. ببینید چه سؤالاتی می‌کردند. در زمان غیبت صغری که عجائب بود. حاج آقا مکرر می‌گفتند. حسین بن روح چه تقیه هایی می‌کرد. حتی کسی به معاویه بد گفت، داد زد و او را بیرون کرد. در مجلسی که گفت «الحق عندنا ان الخلیفة بعد رسول الله ابوبکر». همه را ردیف کرد. در مورد عثمان «ذو النورین» می‌گوید. چه تعبیراتی می‌آورد! صدیق، فاروق، عثمان و ذوالنورین. در غیبت شیخ الطائفه هست. یعنی فضای تقیه آنها به این صورت بود. شوخی نبود.

---

[1] سير أعلام النبلاء ط الرسالة (١٣/ ١١٩)

احتمال پررنگ کردن فطحیه برای انحراف اذهان دشمنان

وقتی مجموع اینها را در نظر میگیریم میفهمیم که میشود در همان زمان کسانی با این تشتت و تفرق و باز کردن فضایی که هر کسی چیزی بگوید، ذهن اینها را متشتت میکردند. پخش میکردند. این یک چیز دوری نیست.

شاگرد: هزینه آن خیلی بالا است. یعنی یک انحراف عقیدتی گستردهای پیش میآید.

استاد: نه. وقتی انس گرفتید میبینید اصلاً این جور نیست. یعنی زدن کسانی که شیعه بودند مطلب کالشمس بود. اصلاً مبهم نبود. ببینید نوه زراره چه میگوید. میگوید جدش متحیر بود ای نه. ظاهر امر این است که میگوید البشاره. کسی هم که معروف بود، نگفت. یعنی برای خودشان واضح بود که مطلب چیست. خود حضرت شاه عبدالعظیم حسنی سلام الله علیه میگویند: من تعجب میکنم! یعنی فضا این جور فضا است. درکمال الدین صدوق هست. حضرت شاه عبدالعظیم میگویند من تعجب میکنم از محمد بن جعفر بن صادق علیهالسلام! محمد بن جعفر عموی بزرگ حضرت امام رضا علیهالسلام است که در تشییع حضرت امام رضا در کنار مامون حضور داشت. محمد بن جعفر در مکه خروج کرد و دم و دستگاه خلافت به پا کرد. خب مامون لشگر فرستاد و شکست خوردند. ایشان را گرفتند ولی چون بزرگ بنی هاشم بود، پسر امام صادق بود، لذا مامون بی احترامی نکرد و ایشان را به خراسان آورد. لذا محمد بن جعفر آن جا بود. جریانات خیلی جالبی هم با امام رضا دارند. در عیون الاخبار هست. حضرت گفتند سقف روی ما سایه نندازد.

محمد بن جعفر چه کار کرد؟ حضرت شاه عبدالعظیم میگویند من از محمد بن جعفر تعجب میکنم؛ پسرش از پدرش برای من اسماء خلفای اثنی عشر را تا امام دوازده از پیامبر خدا صلیاللهعلیهوآله نقل کرده است. خودش که این را روایت کرده، در مکه خروج کرده و گفته من امام هستم. حضرت شاه عبد العظیم میگویند «اتعجب». ایشان خودشان حسنی هستند. محمد بن جعفر حسینی بودهاند. میگویند من تعجب میکنم، خود شما این روایت را نقل کردهای. چرا این را میگویم؟ چون این قدر واضح بود؛ نقل های ائمه اثنی عشر در افواه بود. مشکلی نداشتند.

شاگرد: چطور این قدر واضح بوده ولی تقیه از کارکردش نمی افتاده؟ بالاخره یکجا باید لو برود و این حفاظت اطلاعاتی خراب بشود

شاگرد۲: لازم دیگری هم دارد که بنی فضال دلسوزتر از ائمه بعدی و اصحاب خاصشان باشند. یعنی این دلسوزی برای مکتب که تقیه را این قدر جدی بگیرند، گویا از خود ائمه و اصحاب خاصشان بیشتر شده است.

استاد: شما نگاه کنید، میگویند خود حسن از اصحاب خاص امام رضا علیهالسلام است. این یعنی چه؟ یعنی دیگران؟!

شاگرد۲: اما احمد و محمد و علی نبوده اند.

استاد: بله، بوده‌اند. خود علی که این قدر از او تجلیل می‌کنند از اصحاب خاص امام هادی و امام عسکری بوده است. این یعنی چه؟ چطور از اصحاب خاص است، اما از این طرف بگویی‌م فطحی؟!

خود احمد را هم می‌خواستم بگویم ظاهر انکارش را نبینید. ما نمی‌دانی‌م شرائط چه بوده است. این‌که گفت پدر من این‌طور نیست، اگر قبول می‌کرد، یک ساختار اجتماعی که شکل گرفته بود می‌شکست. احمد می‌فهمید که نباید اقرار کند پدر من این کار را کرد. اگر بیشتر تفحص کنید، از قرائن و شواهد می‌توانید این ساختارهای اجتماعی را نشان بدهید.

شاگرد: طبق ذهنیت شما که در آن زمان رأی به‌معنای فتوا وجود داشته، احتمال می‌دهید با وجود تمام فضای تقیه که فرمودید، شیعه از آن‌ها که فطحی بودن تقلید کند؟

استاد: ببینید همین فرمایش ایشان مویّد این طول و تفصیل من می‌شود یا نه؟ وقتی یک امر اجتماعی پیش آمد که در بدنه عوام موج ایجاد کرد، گفتند «ذروا ما رأوا». قبلش چرا در فکر نبودند؟ چرا «رأوا» هم بود؟ روی این احتمال که به‌معنای فتوا باشد. چرا «رأوا» بود و حرفی از آن نبود که این‌ها اعتبار ندارد؟

شاگرد۲: چون تقیه را می‌فهمیدند.

استاد: احسنت. یعنی خود این شاهد این است که «بیوتان ملأ» و مشکلی هم نداشتند. چون می‌دانستند که این‌ها از اصحاب خاص ائمه بودند. بعد یک واقعه اجتماعی پیش آمد، الآن آثار داشت. حال که آثار داشت، بهترین راه این‌که این را ضربه گیری کنند تا به بدنه عموم شیعه صدمه‌ای نخورد، این بود که بگویند فتوای این‌ها کنار برود و دیگر به فتوای این‌ها عمل نکنید. چون الآن صدایش درآمد که این‌ها به این صورت هستند. حال کاری ندارم که آیا ظاهر و باطل تفاوت داشت. فعلاً این جور شد و این موج افتاد که این‌ها به این صورت هستند. پس اعتبار و حجیت فتوایشان به‌عنوان مقلّد کنار می‌رود.

احتمال تقیه بزرگان واقفیه

شاگرد: واقفیه چطور می‌شود؟ اعتراض نمی کردند که ما را کلاب ممطوره می‌خوانید ولی از اینها تقلیدی هم می‌کنید؟

استاد: بعداً باید از واقفیه بحث کنیم. ان شاءالله ذیل روایت عمربن یزید بحث می‌کنیم. حمید بن زیاد واقفیه است. آنها هم یک جور حرف‌هایی دارند. نه اصلشان که کلاب ممطوره هستند. اینکه چرا کلاب ممطوره گفته شده، باید نحوه بحث هایش را ببینید. ولی آیا از بین بزرگان واقفیه، کسانی بودند که همین حرف‌ها برایشان بیاید؟ این محتمل است. یعنی بعضی از آنها هستند که وقتی آدم ریخت کار را نگاه می‌کند، احتمالش را می‌دهد. مثل حمید بن زیاد.

برای فردا سند روایت عمر بن یزید را ببینید. در روضه کافی در رأس سند حمید بن زیاد بود. ببینید یک واقفی ای است که چقدر روایت دارد. خب چطور آن واقفی کار و کذا است و این همه روایت نقل می‌کند؟! آیا اینها از واقفیه هایی هستند که کلاب ممطوره هستند؟ یا امر دیگری در کار بوده است؟ ما که فعلاً از ظاهر کتب دست بر نمی‌داریم. همینی را که علماء فرمودهاند می‌گوییم. ولی آن محتملات را به‌عنوان چیزهایی که در آیندهٔ شواهد کمکش کند، ذکر می‌کنیم که گاهی برای اطمینان شخصی و گاهی برای جمیع هم نافع است.

شاگرد: اینکه فرمودید برای حفظ ساختار، تقیه بوده، الآن با خود عملکرد حضرت عسکری علیه‌السلام نمی‌سازد. اگر این مسأله بود حضرت هم متوجه بودند باید تنها می‌فرمودند «خذوا ما رووا». ولی دیگر ادامهٔ آن را که تنقیص بشود را نمی فرمودند.

استاد: خب کتاب‌شان را چه کار کنیم؟ «ذروا ما رأوا» یعنی الآن آنها کاری کرده‌اند که حجیت نظر ندارند. چرا؟ چون از شرائط حجیت مقلّد همین است.

شاگرد: از اول می‌دانستند که عبدالله افطح امام نبوده.

استاد: بدنه آنها که نمی‌دانستند.

شاگرد: خود بنی فضال را می‌گوییم.

استاد: بنی فضال به‌عنوان یک امر خصوصی می‌دانستند. همانطور که گفتند، ظاهراً اقلش آقای نائینی هستند؛ که علامه مجلسی فرموده‌اند که ما از نسل ابونعیم اصفهانی هستیم؛ بین خودمان و در بیتمان سینه به سینه نقل شده که جدّ ما ابونعیم شیعه بوده و تقیه می‌کرده است. گاهی یک چیزهایی است که سینه به سینه در بیت می‌رود.

شاگرد۲: این موجی که شما گفتید بعید است با این انکار احمد اتفاق بیافتد.

استاد: نه، این برای وقت وفات پدرش بوده است. اما بعدها میآمدند و میپرسیدند. یعنی چه بسا وقتی امامت امام عسکری شد، دوباره احمد بن حسن طوری بود که مورد سؤال از آن قضیه قرار میگرفت. دوباره پخش شده بود که او میگوید پدر من این جور است. امام فرمودند حالا که اینها در اعتقادشان راسخ هستند که من دوازدهم میشوم، حالا دیگر تمام. از شیعه و امامیه فاصله دارند. فتوایشان هم حجیت ندارد.

والحمد لله رب العالمین